گفت‌وگو

خاطره‌ای طنز از جبهه‌ها در گفت‌وگوی «جوان» با یک رزمنده دفاع مقدس

تیمم روی خاک‌های پتوی سربازی

■ علیرضا محمدی

متن زیر خاطره جالبی از یک رزمنده حاضر در عملیات الی‌بیت‌المقدس است. این خاطره هر چه ماهیتی طنز دارد، اما نشان می‌دهد که رزمندگان در عملیات سخت تا چه اندازه خستگی و فشارهای جسمی و گاه روحی را تحمل می‌کردند. این خاطره را از زبان سید مرتضی موسوی از رزمندگان لشکر ۱۴ امام حسین(ع) پیش رو دارید.

در روز اول و دوم خردادماه ۱۳۶۱ درگیری در اطراف جاده خرمشهر به شلمچه و پل نو ادامه داشت، اما گرمای شدید توان نیروهای دشمن را حسابی بریده بود. تیپ امام حسین(ع) به فرماندهی شهید حسین خرازی از محور پل نو با هماهنگی فرماندهان در قرارگاه، وارد شهر خرمشهر شد. گردان‌های تازه نفس بسیجی هم پشت سرهم وارد منطقه عملیاتی می‌شدند. به دلیل خستگی و تقدیم ده‌ها شهید و زخمی، بچه‌های گردان ما را که تا آستانه آزادی خرمشهر در شلمچه می‌جنگیدند، همگی سوار بر تویوتاها کردند و برای استراحت به موقعیت المهدی انتقال دادند.

یادم است که تعداد زیادی چادر در موقعیت بر پا شده بود. تدارکات تیپ امام‌حسین (ع) با آوردن آب یخ و شربت و انواع کمپوت، روحیه بچه‌ها را بالا برد. بلندگوی واحد تبلیغات مرتب اخبار جبهه و ورود رزمندگان به داخل شهر خرمشهر را با زدن مارش عملیات؛ اعلام می‌کرد. شادی و شعف بچه‌ها بابت شنیدن اخبار آزادی خرمشهر باعث شده بود گرمای سوزان خوزستان را فراموش کنیم.

شب بعد از نماز و صرف شام، از فرط خستگی در چادرها بیهوش شدیم. برادر مرتضی شریعتی از فرماندهان گردان متوجه شده بود که نگهبانی در اطراف چادرها نیست. لذا یکی از نیروها را بیدار و به او گفته بود: «دو ساعتی در اطراف چادرهای گردان نگهبانی بده، بعد از این مدت نفر دیگری را صدا بزن».

برادر نگهبان دو ساعت شیفت پاسداری از چادرها را داده بود. اما بعد سراغ هر کسی رفته بود تا بیدارش کند، به علت خستگی کسی بیدار نشده بود. بچه‌ها چند شب پشت سرهم نخوابیده بودند و حسابی خسته بودند. ما از اواخر اردیبهشت تا اوایل خرداد بارها و بارها با پاتک تانک‌های دشمن مقابله کرده بودیم. به هرحال این برادر نگهبان از همه جا مانده به ناچار وارد چادر ما شده بود تا بلکه از بچه‌های ما یکی را بیدار کند. چون من اول چادر خوابیده بودم و دم دستش بودم، سعی کرد من را بیدار کند.

آن شب از شدت خستگی و برای در امان بودن از نیش پشه‌ها! یک تخته پتوی مشکی سربازی پر از خاک و خل را روی خودم کشیده بودم. از تکان‌های برادر نگهبان به سختی چشمم را باز کردم و دیدم یک نفر بالای سرم نشسته و می‌گوید: «سید! بلند شو برو نگهبانی بده.» از فرط خستگی دوباره چشمانم را بستم و اعتنایی نکردم. ایشان چند بار دیگر تلاش کرد تا من را بیدار کند، اما نتوانست. به یکباره گفت: «سید... سید! بلند شو نماز صبحت داره قضا می‌شه!»

همگی ما به نماز و مخصوصاً واجبات حساس بودیم. همیشه جانماز کوچک و مهر داخل جیب‌مان همراه داشتیم. تا گفت الان نماز صبحت قضا می‌شود، مانند فنر از جای خودم بلند شدم و روی همان پتوی مشکی تیمم کردم. پتو آن قدر خاک و خلی بود که وقتی دستم را رویش کوبیدم کلی خاک از آن بلند شد و به راحتی تیمم کردم. بعد مهر را از جیبم درآوردم و بدون آنکه بدانم قبله کدام طرف است، دو رکعت نماز صبح خواندم. بعد دوباره مانند برق به زیر پتو برگشتم و خوابیدم! ساعتی بعد با گفتن اذان صبح، دوباره بیدار شدم. با خودم گفتم من که تازه نماز صبح خوانده بودم. کمی گذشت تا متوجه شدم نمازی که چند ساعت پیش خواندم اصلاً نماز صبح نبوده است! تا مدت‌ها، بچه‌ها که این ماجرا را از برادر نگهبان شنیده بودند، آن را به هم تعریف می‌کردند و می‌خندیدند.

روایتی از حضور ۸ بانوی امدادگر رودسری در جبهه آبادان در گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «روایت ایثار»

سفر ۳۰ ساعته با لنج به آبادان محاصره شده

عکس تزئینی است (حضور بانوان امدادگر در جبهه)

■ علیرضا محمدی

محله ۷۲ تن رودسر پیش از انقلاب شاهد حضور جوانانی مذهبی و انقلابی بود که گروهی به نام همین محله تشکیل داده و به جمع مردم انقلابی پیوسته بودند. در جمع جوانان این گروه که یاران و هم‌پیمان‌هایی از سراسر کشور داشتند، تعدادی از بانوان نیز فعالیت می‌کردند. دخترانی جوان اما پر از شور که عهد بسته بودند نظام اسلامی حضرت امام را در هر شرایطی حمایت کنند. بر همین اساس تعدادی از این بانوان در اولین ماه‌های شروع تصمیم گرفتند به جبهه اعزام شوند. ابتدا تعدادی از جوانان رودسری به خرمشهر می‌روند و بعد از بازگشت از آنجا و شرح وقایعی که در جبهه‌ها رخ می‌داد، باعث می‌شوند تا جمعی از بانوان جوان گروه ۷۲ رودسر نیز داوطلب اعزام شوند. آنها دوره‌های امدادگری را پشت سر می‌گذارند و بعد از طی ماجراهایی، هشت دختر جوان به عنوان امدادگر به آبادان محاصره شده اعزام می‌شوند. در گفت‌وگویی که با حمید پورعیسی نویسنده کتاب «روایت ایثار» (نقش بانوان گیلانی در جبهه‌های دفاع مقدس) داشتیم، به کیفیت حضور این هشت بانوی رودسری در جبهه آبادان پرداختیم.

چطور شد که بانوان گروه ۷۲ تن تصمیم گرفتند به جبهه‌های جنگ اعزام شوند؟

با حمله حزب بعث به ایران در شهریور ۵۹، از گیلان آقای صادق فلاح‌پور که یکی از انقلابی‌های سرشناس این خطه از کشورمان بود به همراه تعدادی از اعضای گروه ۷۲ تن رودسر و چندتن از دوستان‌شان در شهر رشت سوار بر دو مینی‌بوس عازم خرمشهر می‌شوند. اعضای ۷۲ تن رودسر نخستین گروهی از هم‌پیمانان شهید احمدشوش بودند که به خرمشهر می‌رسند و پس از آنها سایر نیروهای هم‌پیمان از اصفهان، تهران و خرم‌آباد از راه می‌رسند. ۱۵ روز بعد، فلاح‌پور به همراه چند تن از اعضای گروه که مجروح شده بودند با خبر مفقودالاثر شدن یکی از اعضا به نام شهید رحیم نظرافکن به رودسر برمی‌گردند. در چنین شرایطی بانوان گروه ۷۲ تن نیز که همراه با آقایان دوره‌های آموزش چریکی را دیده بودند خواستار اعزام به مناطق جنگی می‌شوند. اما با توجه به شرایط بسیار دشوار جنگ در خرمشهر، آقای فلاح‌پور به خواهر خودش خانم زهرا فلاح‌پور پیشنهاد می‌دهد تا خانم‌ها تلاش کنند ذیل نهادهایی هم‌چون جهاد سازندگی یا سپاه به منطقه اعزام شوند. لذا در آذرماه ۵۹ برخی از بانوان گروه به‌رغم آموزش‌های امدادی که پیش از آن در گروه ۷۲ تن دیده بودند، در کلاس‌های امدادی که توسط سپاه و با حضور مربی از هلال‌احمر برگزار شده بود شرکت می‌کنند. اما به علت اصراری که برای اعزام هر چه سریعتر داشتند، در همان ابتدای امر کلاس امداد را رها می‌کنند و پیگیر مقدمات حضور در مناطق جنگی می‌شوند.

این گروه امدادگر چه زمانی توانستند به مناطق جنگی اعزام شوند؟

آن طور که خانم زهرا فلاح‌پور از اعضای فعال گروه ۷۲ تن روایت می‌کند، ایشان بهمن سال ۵۹ در مقر گروه اعلام می‌کند که در تدارک عزیمت به منطقه جنگی است و سایر دختران هم اگر تمایل دارند، رضایتنامه خانواده‌های‌شان را به پدر ایشان بدهند و راهی شوند. در مرحله اول ۱۲ نفر از دخترانی که اکثر آنها برادران‌شان هم در جبهه حضور داشتند داوطلب می‌شوند. اما در نهایت هنگامی که در روز اعزام دختران سوار بر اتوبوس شده بودند، تعدادی از آنها به خاطر ممانعت والدین‌شان از سفر باز می‌مانند. نهایتاً از ۱۲ نفری که داوطلب شده بودند هشت نفر اعزام می‌شوند.

اسامی نفرات گروه را دارید؟

خانم‌ها زهرا فلاح‌پور، مینا شریعتی، هاجر ابراهیم‌زاده، فاطمه پوررضایی، مرضیه درود، زهرا شریعتی، فتانه میرحبیبی و معصومه آقابزرگی هشت نفر بانویی بودند که به همراه پاسدار سحان میرحبیبی که برادر خانم فتانه میرحبیبی بود جهت طی مقدمات اعزام به تهران می‌روند. این گروه دختران بعد از رسیدن به تهران حدود ۱۰ روز در منزل یکی از بستگان خانواده میرحبیبی اقامت می‌کنند. در این مدت، پاسدار میرحبیبی برای اعزام خانم‌ها به مناطق جنگی تلاش‌های زیادی را انجام می‌دهد. همزمان خانم زهرا فلاح‌پور هم به همراه چندتن از دختران گروه به منزل حاج آقا محفوظی می‌روند که سابق امام جمعه رودسر بودند. آقای محفوظی در آن زمان ساکن قم بودند. خانم‌ها از حاج آقا می‌خواهند تا برای اعزام به جبهه کمک‌شان کند. ایشان ابتدا مردد بودند. اما در نتیجه اصرار دختر خانم‌ها، با آقای سعیدی، فرمانده وقت سپاه قم، تماس می‌گیرند و خواستار انجام هماهنگی‌های لازم جهت اعزام دختران به جبهه جنوب می‌شوند. سرانجام با اعلام موافقت سپاه قم، نامه اعزام دختران به اهواز صادر می‌شود. کمی بعد این جمع هشت نفره بانوان امدادگر با هواپیما راهی اهواز می‌شوند.

عکس تزئینی است

اولین جبهه‌ای که اعزام می‌شوند، کجا بود؟

پس از رسیدن به اهواز، گروه دختران به اداره بهداری سپاه می‌روند. در آن جا مسئول درمانگاه تلاش می‌کند که با توجه به محاصره آبادان و بسته بودن راه‌های زمینی به سمت شهر، خانم‌ها را برای ماندن در اهواز متقاعد کند. اما سرانجام با پافشاری دختران، نامه تأیید اعزام‌شان برای آبادان مهر و امضا می‌شود. روز بعد دختران به همراه یک پرستار بیمارستان آبادان و دو پزشک‌یار به نام‌های رحیم دواتگران و شهید علی اصغر اشرف‌زاده که از طرف بهداری سپاه همراه‌شان شده بودند، سوار برلنج راهی آبادان می‌شوند.

آبادان در یکسال اول دفاع مقدس در محاصره قرار داشت. حتی امکان اسارت افرادی می‌رفت که می‌خواستند خودشان را به این شهر برسانند.

بله، همین طور است. یک بخش جالب اعزام دخترخانم‌های امدادگر رودسری به مناطق جنگی، همین نحوه رسیدن‌شان به آبادان محاصره شده است. با توجه به خطر نزدیکی دشمن و امکان حمله هوایی به لنج، دختران در طبقه زیرین لنج که انبار ماهی بود مستقر می‌شوند و روی لنج هم تعدادی از سربازان و بسیجی‌هایی که عازم جبهه آبادان بودند حضور داشتند. لکن به‌رغم مسافت کوتاه این سفر دریایی، لنج شب‌ها و با رعایت اصل استتار به آرامی حرکت می‌کند. در طی مسیر چندین حمله هوایی هم به آب‌های اطراف لنج صورت می‌گیرد. همه این عوامل باعث طولانی شدن سفر می‌شود. چنانچه طی این مسافت کوتاه حدود ۳۰ ساعت طول می‌کشد. هرچند سخت بود، اما گروه در صحت و سلامت به مقصد می‌رسد.

جالب است که چند دختر جوان از خطه شمال کشورمان به جنوبی‌ترین نقطه کشور رفته بودند. آنها در آبادان محاصره شده چه کاری انجام می‌دهند؟

این هشت دختر جوان بعد از پشت سر گذاشتن یک سفر دریایی دشوار و خطرناک به آبادان می‌رسند و راهی بیمارستان طالقانی این شهر می‌شوند. در همان ملاقات اول، رئیس بیمارستان به آنها می‌گوید که ستون پنجم در شهر وجود دارد و دشمن قصد دارد با سوءاستفاده از کمبود نیروی حفاظت در بیمارستان، از طریق همین ستون پنجم، رزمنده‌های مجروح را به شهادت برساند. لذا ایشان از خانم‌ها می‌خواهد که در درجه اول شب‌ها از مجروحین محافظت کنند و طی روز به امور امدادی بپردازند. یعنی هم باید کار حفاظتی انجام می‌دادند، هم کار امدادگری. در نتیجه هر کدام از این خانم‌ها برای فعالیت در بخش‌های مختلف بیمارستان تقسیم می‌شوند. خانم‌ها مرضیه درود و فتانه میرحبیبی در بخش جراحی، معصومه آقابزرگی در بخش رادیولوژی، زهرا فلاح‌پور، هاجر ابراهیم‌زاده، زهرا شریعتی و فاطمه پوررضایی در بخش بستری مجروحین و مینا شریعتی هم در اورژانس مستقر می‌شود. این در حالی بود که به سبب موقعیت جنگی، تمامی بخش‌های بیمارستان طالقانی به حالت اورژانس درآمده بود و تلاش می‌شد که صرفاً درمان‌های ضروری برای مجروحین ارائه شود تا به محض تثبیت شدن وضعیت‌شان، آنها را به دیگر بیمارستان‌ها در سایر شهرها منتقل کنند.

اعضای گروه تا چه مدتی در آبادان می‌مانند؟

در آبادان حکم مأموریت ۱۰۰ روزه برای دختران امدادگر رودسری زده شد و در سوئیت‌هایی که پشت ساختمان بیمارستان طالقانی جهت اقامت پرستاران درست شده بود، اقامت داده شدند. در این دوره ۱۰۰روزه، دختران علاوه بر فعالیت‌های حفاظت و امدادگری حتی به نظافت بیمارستان هم می‌پرداختند و با تمیز کردن اتاق‌ها و گذاشتن گل در کنار تخت‌های مجروحین، حال و هوای بیمارستان را متحول کرده بودند. به گونه‌ای که آوازه حضورشان به مطبوعات تهران هم رسیده بود و خبرنگاری از سوی روزنامه زن‌روز جهت مصاحبه با آنها از تهران به آبادان رفته بود. با فرارسیدن عید نوروز سال ۶۰ عمده دختران همچنان در بیمارستان مانده بودند و به فعالیت‌های‌شان ادامه می‌دادند. خانم‌های امدادگر رودسری گاه هم با اصرار به خط مقدم می‌رفتند و بازدیدی از آن مناطق داشتند. در خط مقدم رزمندگانی که امکان تماس با خانواده برایشان میسر نبود شماره تماس منازل‌شان را در اختیار دختران امدادگر می‌گذاشتند و آنها هم پس از بازگشت به بیمارستان با خانواده رزمندگان تماس می‌گرفتند و خبر سلامتی فرزندانشان را اطلاع می‌دادند.

بعد از پایان مأموریت ۱۰۰روزه، اعضای گروه باز هم به مناطق جنگی اعزام شدند؟

حکم مأموریت ۱۰۰ روزه که تمام می‌شود، تعدادی از این دخترخانم‌ها به رودسر برمی‌گردند و به فعالیت‌های پشتیبانی جبهه روی می‌آورند. برخی هم در سال‌های بعد به دیگر مناطق جنگی اعزام می‌شوند. تعدادی هم با دریافت حکم‌های بعدی همچنان به حضورشان در مناطق جنگی ادامه می‌دهند و تا سال ۶۵ در بیمارستان‌های مناطق جنگی از جمله بیمارستان طالقانی و شرکت نفت آبادان و بیمارستان صحرایی اهواز و شلمچه به امدادگری می‌پردازند.

هشت دختر جوان امدادگر بعد از پشت سر گذاشتن یک سفر دریایی دشوار و خطرناک به آبادان می‌رسند و راهی بیمارستان طالقانی این شهر می‌شوند. در همان ملاقات اول، رئیس بیمارستان به آنها می‌گوید که ستون پنجم در شهر وجود دارد و دشمن قصد دارد با سوءاستفاده از کمبود نیروی حفاظت در بیمارستان، رزمنده‌های مجروح را به شهادت برساند

حمیدپور عیسی

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۶۷

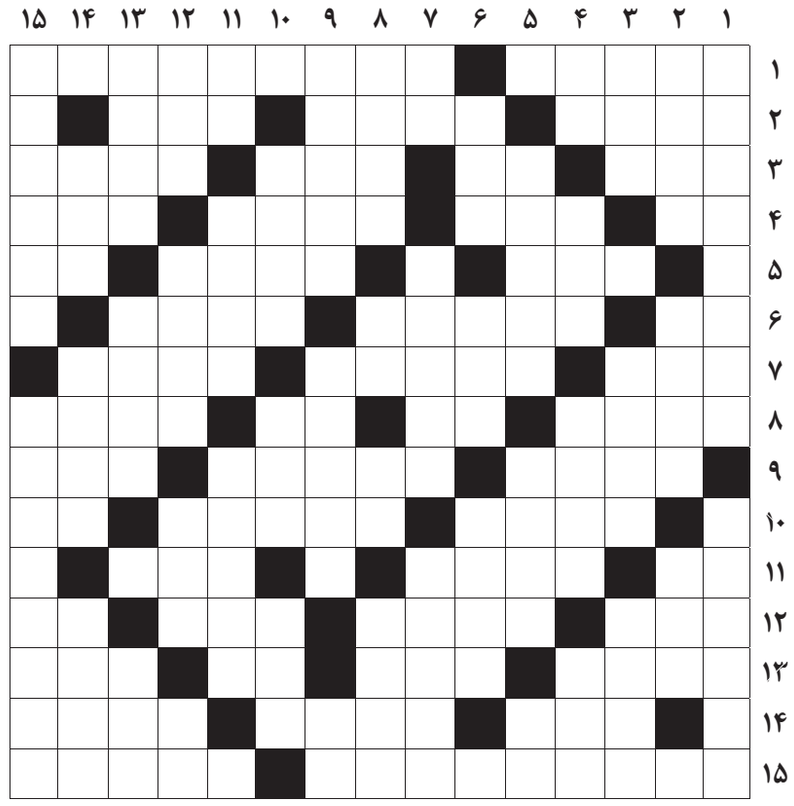

از راست به چپ

■ ۱-نام بین المللی مجارستان-ماهی بزرگ طعمه‌خوار ■ ۲-ناگوار-شلوارک ورزش باستانی-ظرف سقا ■ ۳-ماست چکیده-گربه عرب-کدر-جمله دستوری ■ ۴-دوستی-فاتحه¬الکتاب-فیلمی از مجیدی-مهیج و شورانگیز ■ ۵-پیچش شکم-پدیدار شدن-بند دست یا پا ■ ۶-باران اندک-بازپرداخت-آخرین حرف از حروف یونانی ■ ۷-دستاویز-گلی خوش‌بو به رنگ سرخ یا سفید-حاشیه سفید کتاب ■ ۸-کانون-خیس-موی مجعد-مژده ■ ۹-نام پسر خورشید در اوستا-پایتخت کانادا-مزه عبوس ■ ۱۰-رعشه-اختلاف عقیده-هنوز انگلیسی ■ ۱۱-ترشی انار-پرتابه ورزشی-مظهر سرعت ■ ۱۲-چین و شکن-سالک-پاک-هواپیمای فشفشه‌ای ■ ۱۳-سراینده گرشاسب نامه-جاده آهنی-فرمان-بدان و آگاه‌باش ■ ۱۴-از قبایل عرب جاهلی-آبزی خون آشام-ماه وسط پاییز ■ ۱۵-علم نجوم-پیش از نام دو ماه قمری می‌آید

از بالا به پایین

۱-تصویر سه‌بعدی-خبرگزاری افغانستان ■ ۲-فضول هر آش-برش باریک هندوانه-شانه سر ■ ۳-دشواری در کار-مباشر و کارگزار-ابزار ■ ۴-شهر بی دفاع-از بروج فلکی-سنگی قیمتی به رنگ سبز-از صفات ملکی ■ ۵-کیسه پول-بلبل-نور کم چراغ از دور ■ ۶-نرم و شکننده-واحد شمارش کله پاچه-آهسته تر از قهقهه ■ ۷-ماسه-فرشته مهر-پارچه کشباف ■ ۸-مدرسه قدیمی‌ها-شامل همه-عید ویتنامی ها-اندازهٔ صدای هر سیستم صوتی ■ ۹-هنر مردان خدا-جمع نافله-تصدیق ایتالیایی ■ ۱۰-ستاره صبحگاهی-جبر-موی تاب‌دار ■ ۱۱-فرار حیوان-لغت و واژه-شانس ■ ۱۲-فلسفه ارسطو-از تقسیمات ارتش-فرار-مخفف هستم ■ ۱۳-کور مادرزاد-آشیانه پرندگان شکاری-گردوغبار ■ ۱۴-واحد شمارش قطار-رنگ سفید مات-آدمکش ■ ۱۵-خوراکی از بادمجان-گوشه‌ای در آواز دشتی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

					۴		۱	
۷	۸				۵			۳
		۱			۷		۴	
	۲					۴		
	۱					۸	۶	
			۷	۵				
	۶	۳						
				۸			۹	۱
		۲	۱	۴				

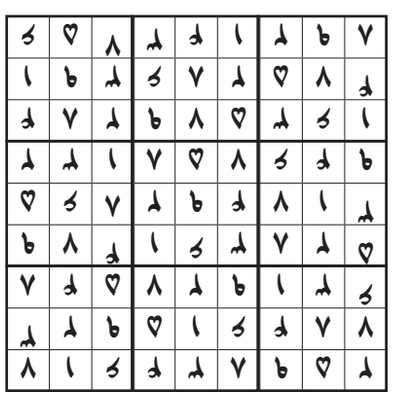

جدول کلمات متقاطع
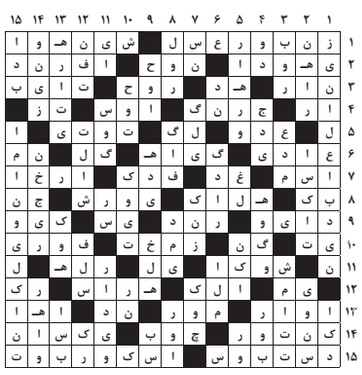
پاسخ جدول شماره ۶۷۶۶